

درس چهارصد و سوم: صوت ۴۲۵

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض
اطراف علم اجمالی (۱۴)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت تعلق حکم به موضوعات اضطراریه بود و عرض شد که نظر مرحوم کمپانی بر این بود که احکام اضطراریه احکام مقارن یا بدیل احکام واقعیۀ اولیه هستند. اشکالی که نسبت به این مسئله شده این است که شارع احکام اضطراریه را به عنوان احکام واقعی تلقی نکرده است بلکه این مسئله را به عنوان اباحۀ عقلی مدّ نظر قرار داده است همان طور که در حدیث رفع و سایر احادیث و آثار شرعیۀ این مسئله مشهود است.

حکم تکلیفی بودن معنای «رفع» در

حدیث رفع

لذا ما در حدیث رفع می بینیم شارع می فرماید:

«رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»^۱ و معنای رفع معنای حکم

تکلیفی است یعنی حتی اگر عقاب و سایر آثار

۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷،

مستتبعه احکام اولیه را هم بدانیم مرجع و برگشت این رفع عقاب، به رفع تکلیف است چون تکلیف به عنوان علت برای آثار مستتبعه است. بنابراین شارع در اضطرار که مانحن فیه هست مانند خطاء و نسیان و امثال ذلک رفع حکم را در اینجا مدّ نظر قرار می دهد و از آنجایی که عقل حکم به اباحه می کند بنابراین در مانحن فیه حکم شرعی در اینجا وجود ندارد بلکه احکام، احکام عقلیه است، اباحه اباحه عقلیه است نه اباحه شرعیه که ملاک برای همان موضوع **بما هو موضوع^{۲۸}** صرف نظر از طرّو اضطرار یا سایر موانع تسعه باشد. این اشکالی بود که بر مرحوم کمپانی شده است.

جعل حکم مماثل شارع در حدیث رفع

اما جوابی که می شود به این مسئله داد این است که گرچه در حدیث رفع و سایر احادیث و آثار شرعیه، مسئله رفع و کلمه رفع آمده است ولی این دلیل نمی شود بر اینکه شارع در اینجا جعل حکم مماثل نکرده است. جعل حکم مماثل به معنای تعلق حکم بر موضوع به ملاک و به مناط دیگر، صرف

رفع در موارد تسعه دلیل بر جعل مماثل نیست. ما در مسئله اکراه و در مسئله اضطرار مسئله را صرف رفع حکم نمی‌دانیم حالا در مسئله خطاء و نسیان و امثال ذلک ممکن است بگوییم که شارع در آنجا رفع حکم اوّلی کرده است ولی در مسئله اکراه یا در مسئله اضطرار و امثال ذلک ما می‌بینیم که شارع در مقام بیان و در مقام امر است. اگر شخصی را مکرهاً اجبار بر افطار بر صوم کنند و این شخص ابا کند، شارع مؤاخذه می‌کند. یا فرض کنید آیاتی که دالّ بر عدم قرار دادن نفس در مهلکه هست دلالت بر وجوب و دلالت بر الزام دارند. یا در موارد اضطرار ما می‌بینیم که شارع حکم به الزام در موارد اضطرار می‌کند آن وقت دیگر نمی‌توانیم بگوییم که شارع در اینجا در مقام رفع حکم اوّلی بما هو هو است و عدم جعل مماثل! این حرف قابل قبول نیست.

همان طوری که قبلاً عرض کردیم چون مکلف در مقام قصد فعل به نیت دیگر است لذا شاعر به آن مسئله فعل نیست.

بله! حالا ما این حکم واقعی را در اینجا عرض می‌کنیم که این مسئله در مورد اکراه و اضطرار هم

همین طور است و فرقی ندارد لذا ما در اینجا از یک طرف نمی توانیم جعل حکم مماثل را به عنوان تامّ و تمام برای جبران مصلحت تالفه و برای جبران آن مفسده ملزمه بدانیم و از یک طرف دیگر نمی توانیم رفع در اینجا قائل بشویم یعنی اصلاً در اینجا حکمی نیست ما می بینیم شارع در مقام اکراه و در مقام اضطرار آمده حکم جعل می کند یعنی جعل جعل الزام است این جعل الزام را چه باید کرد؟! یعنی الزامی که شارع در اینجا آورده این الزام در مقام تکلیف است و اگر شخص به این الزام ترتیب اثر ندهد معاقب است. این معنا معنای جعل مماثل است.

عدم انکشاف واقع، ملاک احکام ظاهریه

لذا در این قضیه آن نکته که به نظر می رسد این است که مسئله نه بر مبنای مرحوم کمپانی که در اضطرار قائل به حلّیت واقعی در قبال آن حلّیت تکلیفیه بما هو هو شدند نه مانند افرادی که اصلاً قائل به رفع حکم هستند هیچ کدام نیست. بعضی ها قائل به احکام ظاهری هستند در حالی که در احکام

ظاهریه ملاک عدم انکشاف واقع است ولی در مانحن فیه واقع همین اضطرار است و واقعی ماورا اضطرار وجود ندارد. در حکم ظاهری که در مقام شک قائل به احکام ظاهریه شدند به معنای این جعل مماثل است **لولا انکشاف الواقع و عند انکشاف الواقع یرتفع الأحکام الظاهرية** و آن احکام واقعی باید بیاید در جای خودش قرار بگیرد ولی موطن ما و مانحن فیه عبارت از نفس موقع اضطرار است و اضطرار که دیگر واقع و غیر واقع ندارد ولی در مورد الخطاء و النسیان این را حرف نمی توانیم بزنیم چون با رفع خطاء و نسیان، انکشاف حکم واقع است اما نسبت به اکراه و اضطرار و امثال ذلک چه باید گفت؟ یا باید قائل باشیم به اینکه در مورد خطاء و نسیان مسئله دائر مدار حکم ظاهر است اما در مورد اکراه و در مورد اضطرار مطلب همان جعل مماثل است یا اینکه به خاطر وحدت سیاق که شارع به عنوان رفع، رفع کل این موضوعات را **بِعنوانه الثانوی** در اینجا شارع مدّ نظر قرار داده است و رفع این عناوین **عبارةً عن جعل المماثل** در مقابل آن عناوین دیگر.

مثلاً در باب خطاء و نسیان شارع می گوید که در

ظرف نسیان به نفس خود این فعل اباحه تعلق می‌گیرد، به خود این فعل، یعنی وقتی به این فعل نگاه کنیم این خاطی فعل حرام انجام داده می‌توانیم بگوییم که فعل حلال انجام داده چون این فعل حلال معنون به عنوان خطاء و نسیان است و این مسئله در مورد اکراه و در مورد اضطرار بهتر روشن می‌شود.

ما قائل به حلّیت واقعی در مقام اضطرار هستیم قائل به وجوب واقعی در اکل میته **عند اشراف علی الموت** هستیم. قائل به حلّیت شرب خمر **عند اشراف علی الموت** هستیم متنها نه به عنوان حلّیت واقعی بما هی واقعیه؛ یعنی **بِعنوانه الأوّلی** بلکه این موضوع که شرب خمر است در ظرف اضطرار معنون به عنوان حلّیت شده است یعنی آن جنبه ثانوی مسئله در نزد شارع ملحوظ است و شارع اتصاف این موضوع را به وصف عنوانی اضطرار و به وصف عنوانی اکراه مدّ نظر قرار داد و این منافات با عدم مانعیت با عنوان اوّلی نیست لذا افطاری که الآن شخص مکره دارد انجام می‌دهد آن افطار حلال است ولی این افطار حلال مانع از آن تعلق حکم اوّلی به

مكلف عند رفع الإكراه نیست عند انتفاء الإكراه

نیست و آن موجب قضا نیست. یا در مورد اضطرار هم مسئله به همین کیفیت است.

پس آنچه که برای مرحوم کمپانی در مقام اضطرار باعث خلط و اشتباه شده است که اضطرار را در صورتی که متعلق به معین از أحد الأطراف باشد مانع از تنجّز علم اجمالی می‌دانند و شبهه را نسبت به طرف دیگر شبهه بدویه به حساب می‌آورند و اصل را در طرف دیگر اباحه قرار می‌دهند - به عکس آن موردی که اضطرار که تعلق بگیرد به أحد غیر معین - آن مطلب این است که مرحوم کمپانی تصورشان بر این است حالا که اضطرار به معین تعلق گرفته است این معین أحد الطرفين را از آن عنوان اولی خارج می‌کند لذا عبارتشان این است که شارع در مانحن فیه به حلیت **هذا الإناء ولو كان خمرًا** حکم می‌کند. این عبارت است و این عبارت، عبارت بسیار دقیقی است که ایشان استعمال می‌کنند چون اضطرار تعلق به معین گرفته نه أحدهما علی البدلیه بلکه مثلاً این إناء دواء است این مایع دواء است منتها این دواء از نظر خمیریت و تنجس بین این اناء و بین

این اناء مشتبه شده است ولی مکلف مضطر به این اناء است لا بأحدهما بلکه به این اناء مخصوص و وقتی که مضطر به اناء مخصوص بشود معنایش این است که شارع می گوید: این اناء **يَجِبُ شربه**، نمی گوید: هذا و هذا! اینکه ماء است و مریض که مضطر به این نیست. مریض مضطر به این است اما این اناء از نظر تنجس مردد بین این مایع و بین این مایع است. وقتی که اناء معین بشود شارع چه می گوید؟ شارع می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** نمی گوید: **لا يحل**، اصلاً بالاتر از این می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** اینکه می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** معنایش چیست؟ یعنی **ولو كان خمرأً يَجِبُ عليك** یعنی الآن چون بقاء صحت و استمرار حیات متوقف بر این اناء است **ولو كان خمرأً يَجِبُ عليك** اصلاً واقعاً خمر است، اگر خمر بود شارع چه می کرد؟! آیا می گفت: نخور یا می گفت: بخور؟! الآن هم همین را می گوید. بالاتر از اینکه نداریم.

شارع می گوید: **يَجِبُ عليك شربه بِعنوان أَنَّهُ دواء** وقتی که می گوید: **يَجِبُ عليك شربه** یعنی من

شارع می گویم که **هذا حلالٌ** وقتی که می گویم که **هذا حلالٌ** پس آیا ممکن است بگویم که باز داخل در اطراف علم اجمالی است؟! شارع به یک إناء گفته که **هذا حلالٌ** یعنی این إناء **خَرَجَ عَنْ أَحَدِ الْأَطْرَافِ** و **بَقِيَ طَرَفُ الْأُخْرَى تَحْتَ شِبْهِهِ الْبَدْوِيَّةِ وَ مَقْتَضَى الْقَاعِدَةِ هُوَ اجْرَاءُ الْإِبَاحَةِ عَلَيْهِ.**

این کلام مرحوم کمپانی است که بسیار کلام دقیقی است که می فرمایند: **وَلَوْ كَانَ خَمْرًا يَحْكُمُ الشَّارِعُ بِالْحَلَالَةِ وَلَوْ كَانَ خَمْرًا.** این مطلب تا اینجا درست است و ما این مسئله را قبول داریم که شارع در تعلق اضطرار به واحد معین حکم به حلیت می کند و می گوید: **هذا حلالٌ** ولی صحبت در این است که آیا این حلیت مطلقه است یا معنون به عنوان اضطرار است؟ این مسئله محلّ صحبت است. یک وقتی شارع می گوید که این إناء **عَلَى أَيْ حَالٍ حَلَالٌ** است یعنی اصلاً شارع یک تصرف تکوینی در این إناء می کند و این را از صورت حرمت به صورت حلیت خارج می کند آیا در این صورت علم اجمالی ما منحل نمی شود؟! منحل می شود چون دیگر دو طرف نداریم بلکه یک طرف داریم. شارع می گوید

که من می‌گویم: این حلال است، تکویناً تصرف می‌کنم، اگر خمر نباشد که حلال است و اگر هم خمر باشد من این خمر را حلال کردم، برای همه خمر حرام است اما برای خصوص شما آن‌هم در این ساعت اشکال ندارد. شارع می‌گوید که ما این را برای شما حلال کردیم. وقتی می‌گوید: حلال کردیم، علم اجمالی ما در اینجا چیست؟ مگر علم اجمالی قائم به طرفین نبود؟! **إِمَّا هَذَا حَرَامٌ وَ إِمَّا هَذَا** نه، این دیگر حرام نیست بلکه **هَذَا حَلَالٌ** این انحلال پیدا می‌شود. اگر در آنجا بود ما چه حکم می‌کردیم؟! حکم به انحلال علم اجمالی می‌کردیم، شکی در آن نیست مثل اینکه اصلاً خمری وجود ندارد.

پس اگر خمری در اینجا باشد این شبهه بدوی است ولی صحبت در این است که در اینجا شارع آن عنوان اضطرار را که عنوان ثانوی است حذف نمی‌کند این محلّ شبهه و محل خلط بین مسئله و حکم حلیت واقعیه است. شارع که می‌گوید **هَذَا حَلَالٌ وَلَوْ كَانَ خَمْرًا** می‌گوید: **هَذَا حَلَالٌ** در ظرف

اضطرار، می گوید که چون الآن این عنوان معنون به عنوان اضطرار است من می گویم: **هذا حلالٌ**، اگر معنون به امر اضطرار نبود من کی می گفتم: **الخمر حلالٌ؟! چون الآن مریض هستی حلالٌ**، چون الآن مشرف به هلاکت هستی **حلالٌ**، چون الآن مکره علیه هستی **حلالٌ**، یعنی این عنوان را شارع ملاحظه کرده است، پس چه مانعی بین این عنوان و بین عنوان اولی وجود دارد؟!

شارع می گوید که در اینجا چون عنوان اضطرار بر آن تعلق گرفته **هذا حلالٌ علیه**، این اشکال ندارد ولی **بعنوان أنه خمر** آیا آثار خمر در غیر از مقام اضطرار بر آن مترتب نمی شود؟! فرض کنید که اگر یک مقداری از مایعِ إناء روی لباس بریزد چون شارع گفته که **هذا حلالٌ** پس لباس متنجس نمی شود؟! متنجس می شود باینکه شارع گفته که **هذا حلالٌ** چرا متنجس می شود؟! چون عنوان اولی هنوز بر این حاکم است. آن عنوان خمریت هنوز بر این حاکم است. شارعی که گفته **هذا حلالٌ** نگفته که **هذا غیر منجس بلکه گفته هذا حلالٌ شربُه** نگفته **تغیّر** حتی **أوصاف الذاتية و الاعتبارية** حالا که حلال

است پس مست هم نمی‌کند! دیگر اوصاف تکوینی که در دست شارع نیست بلکه آنچه که در دست شارع هست فقط احکام اعتباریه است که وضع و رفعش در دست شارع هست.

اگر شارع یک تصرف واقعی می‌کرد یعنی تصرف واقعی به نحوی که اصلاً این إناء خمر را از مرتبهٔ خمریت خارج می‌کرد و این را مانند یکی از موضوعات محللهٔ طاهره در عالم قرار می‌داد، اگر یک هم‌چنین تصرفی شارع به اعجاز می‌کرد دیگر در اینجا اشکال نداشت حتی اگر روی لباس هم می‌ریخت نجس نبود چون شارع یک تصرفی کرد مثل احیاء موتی یا مثل تبدیل حصاد به طلا و نقره، مگر از این کارها نمی‌کردند؟! در اینجا هم خمر را تبدیل به غیر خمر می‌کند و یا خمر هست ولیکن آن تأثیر تکوینی را برمی‌دارد و وقتی که آن تأثیر برداشته شد. پس دیگر نجس نیست اصلاً تأثیر به‌طور کلی تکویناً عوض می‌شود اما شارع این کار را نکرده است بلکه آمده اعتباراً حکم حرمت را تبدیل به حلّیت کرده و این اعتبار تا وقتی است که آن عنوان

باقی است و وقتی آن عنوان منتفی شد چه در
مانحن فیه **فی زماننا هذا أو فی موطنٍ آخر**، این
عنوان که الآن موجب اتصاف این مایع به حلیت
است این مربوط به شرب است نه مربوط به
منجسیّت، چون منجسیّت دیگر به اضطرار مربوط
نیست، منجسیّت مربوط به مسائل دیگر از طهارت و
صلاة و اینها است، به آنها مربوط است و در آنها هم
که اضطرار نیست. شخص مشرف به هلاکت است
بسیار خوب در اینجا عنوان حرمت منتفی می شود و
عنوان حلیت می آید اما می تواند لباسش را عوض
کند و لباس دیگر بپوشد نمازش را بخواند، در آنجا
که دیگر اضطرار نیست! اگر این مایع به لباسش
ریخت و مایع دیگر هم نیست قطع به نجاست پیدا
می کند، قطع به تنجس لباس پیدا می کند و لباسش را
عوض می کند و در اینجا که دیگر اضطرار نداریم.

این مسئله غیر از آن مبنای ما است چون ما در آن
مبنا گفتیم که اضطرار به عنوان تعلق می گیرد نه به آن
عین خارجی یعنی اضطرار که تعلق می گیرد، اضطرار
به شرب دواء تعلق می گیرد منتها الآن در عالم خارج
آن شرب دواء منطبق بر این إناء است آن مبنای ما را

هیچ وقت فراموش نکنید. ما فعلاً از آن مبنا صحبت نمی‌کنیم، می‌گوییم که حتی بر مبنای قوم هم در اینجا آن حکم اوّلی به حال خودش باقی است. چرا؟! چون این حکم ثانوی به عنوان اضطرار در اینجا محلّل است نه **بِعنوانه الأوّلی الأوّلی** و تعلیق حکم به وصف هم مشعر به علیت است یعنی علیت برای این حلّیت، عبارت از همان عنوانی است که در اینجا مأخوذ است و أخذ آن عنوان در مانحن‌فیه و آثار مستتبع او منوط به وصف است و وقتی که وصف موجود باشد آن آثار هست و وقتی که وصف موجود نباشد آن آثار هم نیست لذا در ظرف اضطرار **هذا حلالٌ** اما در ظرف غیر اضطرار **هذا لیسَ بحلالٍ** و در غیر از موطن اضطرار که تنجیس باشد در آن هم **[لیسَ بحلال]** حتی اگر این را شرب کند باید دهانش را برای نماز آب بکشد گرچه شربش حلال است اما منجسیّتش به حال خود باقی است.

پس این از اینجا استفاده می‌شود که این إناء ولو اینکه محلّل به عنوان اضطرار است اما هنوز در تحت عنوان اوّلی خود در غیر از ظرف اضطرار باقی است

و آن عنوان اوّلی که عبارت از خمریت است چون
دائر بین طرفین است آن علم اجمالی حتی بعد از
حلیت منجّز است. پس با وجود حلیت این إناء معین
باز استصحاب حکم اشتغال در تنجّز علم اجمالی
موجب احتراز از طرف دیگر خواهد بود. پس فرقی
در مانحن فیه بین تعلق اضطرار به أحد معین و بین
تعلق اضطرار به أحد غیر معین نیست.

تلمیذ:.... این شبهه بدوی که مطرح کردید طرف
دوم استصحاب را هم ...

استاد: نه دیگر استصحاب جاری نیست چون
علم اجمالی منحل می شود. وقتی که الآن ما یک
طرف را شرب کردیم نسبت به طرف دیگر این شبهه
دیگر شبهه بدوی نیست. شبهه بدوی در آنجاست
که علم اجمالی منحل بشود. علم اجمالی ما هنوز
منحل نشده است و وقتی که منحل نشده شک
می کنیم که آیا این خمر است یا نیست! اشتغال حکم
قبلی را استصحاب می کنیم و حکم به اجتناب نسبت
به طرف دیگر می کنیم چون هنوز علم اجمالی منحل
نشده است. علم اجمالی در وقتی منحل می شد که
حکم اوّلی از بین می رفت ولی حکم اوّلی باقی است

گرچه حکم ثانوی جعل مماثل آمده و در کنار او قرار گرفته است ولی باعث انتفاء حکم اوّلی هنوز نشده است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد